در جستجوی "تاریخ"

فاضل غیبی

در گذشته کتابهای تاریخ پر بودند از شرح حال و اقدامات پادشاهان و "مردان تاریخ ساز". گویی تاریخ نویسان هم رأی بودند که: " تاریخ ساختهٔ مردان بزرگ است." تا همین چندی پیش در اروپا نیز کتابهای "درس تاریخ" مملو از مردانی بود که امپراتوری‌ها بر پا کردند و یا تمدن‌ها به خاک و خون کشیدند، ملتی را به سراشیب سقوط و نابودی راندند و ملتی دیگر را به "نژاد برتر" برکشیدند. گویی ملتها تودهٔ بی‌اراده‌ای هستند که بود و نبودشان در گرو ارادهٔ اسکندر و ناپلئون، چنگیز و هیتلر و دیگر "مردان تاریخ ساز" قرار دارد.

بهر جهت، هر یک از ما دستکم پنجاه یا صد ساعتی را پشت میز مدرسه مجبور به خواندن مطالبی بنام "تاریخ" بوده‌ایم و برای اکثریت همین کافی است که تا آخر عمر از هرچه بوی "تاریخ" بدهد زده شده باشیم. خاصه آنکه پرداختن به "تاریخ" بر خلاف "جغرافیا" با گرفتاری ها و دشواری های بسیاری توأم است. اطلاعات جغرافی را بسادگی می توان یافت و منابع مختلف نیز داده‌های یکسانی را در اختیار می گذارند، درحالیکه نه تنها یافتن اطلاعات قابل اعتماد تاریخی چندان آسان نیست، بلکه دربارهٔ رویدادها و شخصیت‌های تاریخی میان متخصصان نیز اختلاف آرا وجود دارد. با اینهمه نه تنها نمی‌توان از "تاریخ" صرفنظر کرد، بلکه تازه اینهم کافی نیست که در مورد رویدادهای مهم تاریخی چیزهایی بدانیم، بلکه امروزه از هر "شهروندی" انتظار می رود با تکیه بر "داده‌های تاریخی" از "آگاهی‌تاریخی" برخوردار باشد. این "آگاهی تاریخی" که مفهومی است جدید، در دنیای امروز از اهمیت هر چه بیشتری برخوردار می شود و گویا نارسایی آن می‌تواند عواقب ناخوشایندی داشته باشد. بدان حد که فیلسوف آمریکایی، George Santayana (۱۹۵۲-۱۸۶۳م.) در مورد عواقب ناآگاهی تاریخی نوشت:

" کسانی که تاریخ را به یاد نمی‌آورند، محکوم به تکرار آن هستند."!

بعنوان شاهدی بر این ادعا معمولاً به تکرار فاجعه آمیز تاریخ در آلمان اشاره می شود: آلمانی‌ها همانا به سبب عدم درک علل جنگ جهانی اول، آتش بیار جنگ جهانی دوم شدند. درحالیکه مقایسهٔ زرادخانهٔ این کشور با مجموعهٔ تسلیحات کشورهای حریف به هنگام شروع جنگ نشان می‌دهد که آلمان هر دو بار محکوم به شکست بود و "متفقین" از چنان نیروی جنگی بزرگی در برابر آلمان برخوردار بودند که هیچ معجزه‌ای نمی‌توانست سرنوشت دیگری را رقم زند. با اینهمه در آستانهٔ جنگ جهانی اول ژنرال های آلمانی این امید را بوجود آوردند که خواهند توانست با استفاده از تاکتیک "جنگ تندرآسا" Blitzkrieg دشمنان را یکی پس از دیگری غافلگیر کنند و آلمان را که در مسابقهٔ کشورهای استعماری برای تقسیم جهان دست خالی مانده بود به سهم خود برسانند! جنگ جهانی اول اروپا را به خاک و خون کشید. اما کمتر از بیست سال بعد هیتلر توانست آلمانی‌ها را به وعدهٔ پیروزی با توسل به همان تاکتیک به جبههٔ جنگ جهانی دوم بکشاند و به فاجعه ای به مراتب بزرگتر دامن زند.

پرسیدنی است که اگر تاریخ بدین حد مهم است که کمبود شناخت از آن می تواند به تکرارش منجر شود و گویا در هر کس هم "کششی طبیعی" به سوی "آگاهی تاریخی" یافت می شود، چرا حتی تحصیل کردگان ما نیز چندان علاقه‌ای به آن نشان نمی دهند؟

برای آنکه بدون پیشداوری به این مشکل بپردازیم شاید مفید باشد به تاریخ کشوری دوردست و حتی‌الامکان ناشناخته نگاهی بیافکنیم. فرض کنیم ما یکی از اهالی قارهٔ آفریقا هستیم و دربارهٔ تاریخ کشورمان سیرالئون در قرن نوزدهم چنین می‌خوانیم:

" اواخر قرن نوزدهم برای کشور ما دوران شکوفایی شگرفی بود. نظم و امنیت در همه جا حاکم بود و اقتصاد کشور رشدی سریع داشت. گذشته از رشد صادرات کاکائو، عاج و بادام زمینی، مدتی بود که منابع الماس و دیگر سنگهای گرانبها کشف شده و از درآمد حاصل از فروش آنها، ثروتی سرشار بدست می آمد، که باعث می شد از مهندسین و کارمندان جزء گرفته تا روحانیون و افسران ارتش از رفاه روزافزونی برخوردار گردند.
آنان در منازل پرآسایشی ساکن بودند و از بهترین خدمات پزشکی و همچنین مدارس شایسته برای فرزندانشان بهره داشتند. ورزش از سرگرمی های مهم بشمار می رفت و اعضای این جامعه اوقات فراغت خود را به موسیقی گوش می کردند و یا به بازی‌های گوناگون می‌پرداختند. آنان همیشه پوشاکی تمیز و مرتب به تن داشتند و و همواره پس از مهمانی‌ها دست در دست هم سرود:"خداوندا! ملکهٔ ما را حفظ فرما!" می‌خواندند.
هرچند که هیچکس کار دشوار و عرق ریزانی نداشت اما همه دستکم روزی یکبار حمام می کردند و نه تنها نظافت، بلکه ایمان و پاکیزگی اخلاقی نیز از اهمیت بسیاری برخوردار بود. همه بدون استثنا یکشنبه‌ها در مراسم کلیسا شرکت می کردند و ادب را شرط موفقیت در زندگی می‌دانستند..."

قابل تصور است که یک چنین گزارش تاریخی، (با آنکه کلمه به کلمه اش درست است!) چندان با وضع زندگی مردم در یک کشور آفریقایی قرن ۱۹م. جور درنمی آید. قضیه اینستکه از حدود دو میلیون اهالی سیرالئون حداکثر ۴۰۰ نفر اینگونه زندگی می کردند. ۹۹،۸% دیگر مردم از زندگی جز کار طاقت فرسا در گرمای شدید چیزی نمی دانستند. در آن دوران به جز یک درصد از کودکان سیاه‌پوست همه از پیر و جوان بکلی بیسواد بودند و آن یک درصد هم کمی از انجیل را به زبان انگلیسی یاد می‌گرفتند تا شاید بعدها افتخار داشته باشند در خانهٔ یکی از آن چهارصد نفر بعنوان مستخدم خدمت کنند.

بدون آنکه کشور در جنگی درگیر باشد میانگین طول عمر ۲۷ سال بود و چند ماهی یکبار افسری انگلیسی با شش نفر سرباز در روستاها ظاهر می گشت و درحالیکه قایقی توپدار در ساحل رودخانه لنگر انداخته بود، به جمع آوری "مالیات" مشغول می‌شد. او نه تنها کوچکترین نافرمانی را تحمل نمی کرد که افراد سرکش را بیدرنگ یا با گلوله از پای درمی آورد و یا دستور می داد به نزدیکترین درخت به دار زده شوند.

مختصر آنکه واقعا در سیرالئون قرن ۱۹م. شماری از استعمارگران چنان زندگی می‌کردند که در درس فرضی "تاریخ" توصیف شد. اما روشن است که شیوهٔ زندگی آنان با زندگی اکثریت قریب به اتفاق مردم تشابهی نداشت و اهالی امروزی سیرالئون علاقه ای به خواندن آن ندارد زیرا که "تاریخ" آنان نیست و حداکثر اگر بخواهد بدانند استعمارگران انگلیسی با پدران و مادرانشان چه رفتاری داشته‌اند زحمت خواندنش را بخود بدهند.
اما آیا تاریخ‌نگار می تواند دربارهٔ آن ۴۰۰ نفر انگلیس در سیرالئون سخنی نگوید و به بیان شرح حال بومیان کشور بسنده کند؟ البته که نه! زیرا که نقش استعمارگران در آن دوران از اهمیتی تعیین کننده برخوردار بود. بنابراین نمای حقیقی تاریخ سیرالئون در قرن ۱۹م. می تواند با چنین جملاتی آغاز گردد:
"استعمارگران که حدوداً از سال ۱۸۳۰م. از طرف سواحل غربی کشور پیوسته بر مناطق وسیعتری از سرزمین ما حاکم گشتند، قدم به قدم همهٔ دار و ندار مردم، از جمله کشتزارها، شکارگاه‌ها و چهارپایان را متصرف شدند و به زور و تزویر بکلی اختیار کشور را در دست گرفتند و ما را به بیگاری و بردگی واداشتند. درحالیکه خودشان از انجام کوچکترین کار بدنی ابا داشتند.
استعمارگران از چیزهایی مانند: شرف، ایمان و نوع‌دوستی سخن بسیار می راندند، اما عملاً مشتی استثمارگر بی‌وجدان بیش نبودند. البته اشتباه است اگر تصور شود که آنان با ما رفتاری شبیه رفتار با حیوانات داشتند. زیرا با سگها و دیگر حیوانات خانگی به نهایت مهربانی رفتار می‌کردند، اما ما را بدون کمترین همدردی در مزارع و معدن‌ها به بیگاری وادار می‌ساختند..."

بنابراین تاریخ هر کشوری را می‌توان دستکم به سه روایت بیان داشت و هرچند که هر سه از دیدگاه مشخصی درست هستند، اما تنها یکی از آنها به حقیقت نزدیک است و منظرهٔ تاریخی را زنده و قابل لمس تصویر می‌کند.

آیا ممکن است "تاریخی" که دیگر کشورها در مدارس به خورد شاگردان می دهند به همان درجه یکسویه باشد که "تاریخ" زندگی ۴۰۰ استعمارگر انگلیسی در سیرالئون؟

هر میهن دوستی مایل است که به این پرسش جوابی منفی بدهد و نمونهٔ یاد شده را حداکثر دربارهٔ برخی کشورهای استعمارزدهٔ آفریقایی صادق بداند. بدین لحاظ ناگزیر صحنه را تغییر می‌دهیم:

می دانیم که امپراتوری روم از حدود دو قرن پیش از میلاد مسیح تا شش قرن پس از آن بر همهٔ کشورهای حاشیهٔ دریای مدیترانه حکم می راند. از آن زمان تاریخ رسمی کشورهای اروپایی پر است از ستایش فرهنگ والا و تمدن باشکوه روم. تا آنجا که همهٔ اروپاییان خود را وارث امپراتوری روم می شمارند و زبان رومیان (لاتین) را، هرچند که دیگر هیچ جا بدان سخن نمی گویند، در مدارس درس می دهند.

در جامعهٔ رومی نظام برده‌داری حاکم بود و از جمعیت یک و نیم میلیونی شهر رُم، به زمان اوج امپراتوری دستکم ۹۰۰هزار را بردگان تشکیل می‌دادند. اکثریت بخش دیگر جمعیت در زمرهٔ بردگان آزادشده، پیشه‌وران، خارجیان و گدایان .. بودند و در میان این انبوه جمعیت تنها شماری خاندان‌های اشرافی می‌توانستند "برده‌داری" کنند.

از اینرو براحتی می توان تصور کرد که اجداد اروپاییان امروز به احتمال زیاد به خیل بردگان در روم باستان تعلق داشتند و نه به گروه اندک برده‌داران. بهمین دلیل نیز تاریخی که اروپاییان امروز به آن افتخار می‌کنند، نه سرگذشت پدران و مادران آنان، بلکه تاریخ خشن‌ترین استثمارگران و سنگدل‌ترین خونریزان تاریخ است و برای هیچکس افتخاری نیست که از بازماندگان نرون و گالیکولا باشد.چنین "تاریخی" باید مثلاً آلمان امروز را چنین توصیف کند:

> " در آلمان هر کس یک هواپیمای خصوصی داشت که با آن پیش از ظهر برای آرایش مو به پاریس پرواز می‌کرد و بعد از ظهر به زوریخ نزد دندان پزشک. هر آلمانی سالانه با کشتی شخصی خود ماهها در مدیترانه گردش می کرد و گاهی هم به جزایر باهاما سری می زد.
>
> در این دوران رسم بر این بود که هر کس چند محل سکونت در خارج از کشور داشته باشد و مثلاً در کنار ویلای اصلی در هامبورگ، مالک قصری در جنوب آلمان و ویلایی در شمال ایتالیا و شاید تاکستانی در جنوب فرانسه باشد. داشتن چند اتومبیل لوکس، مستخدم مخصوص، آشپز، باغبان، منشی، پرستار بچه و کتابدار نیز از ملزومات زندگی بشمار می رفت."

چنین تصویری واقعی می‌بود، اگر تنها حدود ۵۰ هزار خانوادهٔ آلمانی را در نظر داشت. زیرا خانوادهٔ متوسط آلمانی، نه هواپیمای خصوصی دارد و نه کشتی اقیانوس پیما؛ حداکثر مالک خانه‌ای سه اطاقه است؛ اتومبیلی دارد و درآمد ماهیانه‌اش با درآمد یک روز رئیس (و نه صاحب!) کارخانه ای که در آن کار می کند برابر است.

***

روایتهای تاریخی به شیوهٔ سنتی، تصویر درستی از زندگی گذشتگان بدست نمی دهند و نمی توانند هویت سالم و سرافرازی نصیب ما کنند، بدین سبب هم علاقه ای به "تاریخ" نداریم. مشکل آنستکه هر روایت تاریخی ناگزیر از محدودیت دید تاریخ نگار نشان دارد و از وابستگی‌های طبقاتی، فرهنگی و قومی و بالاخره از علایق و منافع شخصی او تأثیر می گیرد. هر یک از این عوامل می تواند دید و درک تاریخ‌نگار را مخدوش سازد و از این بابت باید مدیون مارکسیست‌ها بود که بر خصلت طبقاتی تاریخ نگاری "سنتی" انتقاد کردند و آثار تاریخ نگارانی را ،که از پشت تخت فرمانروایان به رویدادها نگریسته اند، برای درک تحولات تاریخی بی‌ارزش خواندند. اما انتقاد مارکسیستی تنها قدم اول برای رسیدن به "حقیقت تاریخی" بود و تاریخ‌پژوهی از آن زمان تا بحال به پیشرفت‌های بزرگی رسیده است، درحالیکه "مارکسیست"ها نه تنها در همان قدم اول متوقف ماندند و برخی از آنان اختلاف طبقاتی را چنان عمده ساختند که ادعا کردند، تاریخ "طبقهٔ زحمتکش" تنها تاریخ حقیقی است.(۱)

کوتاه سخن، مهمترین دستاورد تاریخ پژوهی علمی اینستکه برای درک تحولات تاریخی باید کوشید برای هر جامعه ای از ابتدا پیکره ای (مُدلی) پرداخت که در آن همهٔ داده‌های زیر بنایی و روبنایی (فاکت‌ها) **در نظر گرفته شود. از ساختار اقتصادی وَ مرحلهٔ رشد مدنی گرفته تا ویژگی‌های فرهنگی و سنت‌های اجتماعی در این پیکره بعنوان ضرایب** (فاکتورها) **تأثیر خواهند داشت.**

بدین طریق از هر جامعه‌ای تصویر و تصور روشنی بدست خواهد آمد که در آن ویژگی‌های اجتماعی، تحولات تاریخی را قابل درک می کنند و بر اساس آن می‌توان جوامع متفاوت را با هم مقایسه کرد. خواننده به پژوهش دربارهٔ جایگاه میهن خود در جهان و زندگی پدران و مادرانش علاقمند می‌شود و می تواند با کشف مطالب تازه به هویت و آگاهی تاریخی سرافرازی دست یابد.

همهٔ نقل قولها از مقدمهٔ کتاب:
Wir Untertanen. Ein Deutsches Anti-Geschichtsbuch, Bernt Engelmann, Bertelsmannverlag ; 1976 , ISBN 3-596-21680-X
از هواداران سرشناس این نظریه Jürgen Kuczynski (۱۹۰۴ـ ۱۹۹۷م.) بود که دو کتابش "تاریخ اوضاع زندگی کارگران در نظام سرمایه داری" (۴۰جلد) و "تاریخ روزمرهٔ مردم آلمان" (۵جلد) نزد "مارکسیست"ها از کتابهای مرجع بشمار می رفتند! ISBN 3894381914